

مجموعه دلنوشته‌های "هسته‌ی قلبم" | ف.زینلی کاربر انجمن يك رمان

مجموعه دلنوشته‌های "هسته‌ی قلبم" | ف.زینلی کاربر انجمن يك رمان

دِلنوشته‌های هسته‌ی قلبم

niceroman.ir

نویسنده: ف.زینلی

مجموعه دلنوشته‌های "هسته‌ی قلبم" | ف.زینلی کاربر انجمن يك رمان

به نام خداوند آرام کننده قلب‌ها

نام مجموعه: هسته‌ی قلبم

نام نویسنده: ف.زینلی

ویراستار: merry

تگ: محبوب

مقدمه:

وقتی عشق او را پذیرفتم؛

او همچون هسته برای اتم،

هسته برای قلبم شد و

تپش قلبم را در اختیار گرفت.

با هر نبض قلبم،

عشقش در تمام تنم انتشار می‌یابد

و مرا سرمست می‌کند.

در میان قلبم است
و عشقش در تمام تنم
ریشه دوانده.
جدا کردن او از قلبم محال است؛
زیرا هسته قلبم است.

وقتی در میان قلب کسی باشی،
یا کسی میان قلب تو باشد،
حاضری برای شادی او هر کاری انجام دهی؛
زیرا شادی او شادی توست.

می‌دانی قدرت عشق با تو چه می‌کند؟
اگر حتی نتوانی راه بروی
چنان قدرتی به تو می‌دهد،

مجموعه دلنوشته‌های "هسته‌ی قلبم" | ف.زینلی کاربر انجمن يك رمان

تا برخیزی و بدوی؛

زیرا هسته قلبت با او آرام می شود.

باران برایم عزیز شده؛

چون با او زیرش قدم زدیم

و به هم لبخند هدیه کردیم.

این لبخندها او را در میان

قلبم عزیزتر کرد.

من و اویم؛

با احساسی به بزرگی اقیانوس،

به عمیق بودن دره

و به صلابت کوه

که در قلب‌هایمان

ریشه دوانده و محکم شده است.

مجموعه دلنوشته‌های "هسته‌ی قلبم" | ف.زینلی کاربر انجمن يك رمان

هرچه که هست،
این‌که از شادی هم شادیم
یا از غم یک‌دیگر غمگین،
همه از قلبمان ناشی می‌شود؛
چون هسته‌های قلبمان را به دیگری هدیه دادیم
و قلب‌هایمان را به هم متصل کردیم.

وقتی از او دورم،
قلبم در سینه
بی‌قراری می‌کند؛
انگار که می‌خواهد
سینه را ترک کرده
و به او برسد و
اتصال میان قلب‌هایمان
برقرار کند.

مجموعه دلنوشته‌های "هسته‌ی قلبم" | ف.زینلی کاربر انجمن يك رمان

وقتی او ناراحت است،

قلبم در گوشه‌ی سینه بغض می‌کند

و آرام می‌کوبد؛

انگار به من می‌گوید:

«زودتر به پیش یار برو

و او را از غصه رها کن.»

وقتی به او زنگ می‌زنم،

اولین کلام او بعد از سلام

این است:

«دلم بهم گفت که زنگ می‌زنی،

انگار اتصال قلب‌هایمان

قوی است.»

خداوند بخشنده است؛

چون عشق را هم به ما،

هم به همه عالم عطا کرد،

تا همه مزه این احساس

شیرین

را با تمام وجود

حس کنند.

چه چیز ما را این چنین

واله و شیدای هم کرد؟

مگر نه این که لطف خداوند بود

که مارا بهم وصل کرد؟

فکر کنم او غمگین است؛

زیرا قلبم بغض کرده و من

این را از کوبش آرامش فهمیدم.

باید به دیدارش روم تا غم دل

رفع کنم.

در خیابان آرام قدم می‌زدم؛

ناگهان

قلبم با بی‌قراری خودش را به زندان استخوانی کوبید

و این کوبش یعنی او نزدیک است.

وقتی برگشتم، او را با فاصله یک قدم دیدم.

زمستان از راه رسید

و با خودش برگ و بار درختان را برد

و سرما را به همه هدیه کرد؛

ولی

من گرم هستم؛

چون با او و عشق او، زمستان هم

برایم رنگ بهار دارد.

گاهی دیگران از ارتباط میان

مجموعه دلنوشته‌های "هسته‌ی قلبم" | ف.زینلی کاربر انجمن يك رمان

قلب‌های ما شگفت‌زده می شوند؛

می‌گویند که چطور امکان دارد

احساسات یک‌دیگر را احساس کنید؟

رو به آن‌ها گفتم:

«تا شما به این اتصال که میان قلب‌های ما هست نرسید،

این امکان پذیر نیست.»

او همچون خورشید در زندگی من است.

وقتی نباشد؛

دنیای من همچون شب سیاه است

و سرد!

وقتی غمگین است؛

همچون خورشیدی‌ست که پشت ابر پنهان شده است.

برای یک عاشق،

هیچ چیز جذاب‌تر از روی یار نیست،

هیچ مویی خوش‌رنگ‌تر از موی یار نیست
و هیچ صدایی بهتر از صدای یار نیست.

گل رزی در دست داشتم
و به طرفش گام برداشتم.
وقتی به او رسیدم، آرام گل را به گونه‌اش کشیدم
که با لبخند از من گرفت و من گفتم:
«لطافت تو از این گل رز نیز بیشتر است.»

باد موهایمان را به بازی گرفته بود
و چون کودکی بازیگوش آن‌ها را به سوی می‌برد.
آرام به صورت ماهش نگاه کردم و گفتم:
«باد هم فهمیده است که تو خواستنی هستی؛
برای طواف تو آمده است.»

بدترین حس برای من،

مجموعه دلنوشته‌های "هسته‌ی قلبم" | ف.زینلی کاربر انجمن يك رمان

ندیدن اوست؛

زیرا وقتی از او دورم

و صدای گوش‌نوازش را ندارم،

حسی همچون مرگ وجودم را احاطه می‌کند.

گاهی از این همه خواستن متعجب می‌شوم؛

ولی

باز هم خدا را شکر می‌کنم

که این خواستن را در وجود من و او قرار داد.

خواستن با او آغاز شد.

دل دادن با او شروع شد؛

ولی

او بود که خودش را با

همه‌ی بدی و خوبی‌هایش

در

قلبم جای داد.

در قلبم فقط او جای دارد؛

چون خواستن او

و دوست داشتنش،

تنها دلیل

شادی قلبم است.

خدایا!

تو خود این دوست داشتن را

در دلم جای دادی؛

پس خود حافظ این عشق باش.

آرام قدم می‌زنم که صدای دویدن می‌آید؛

قلبم گواهی او را می‌دهد.

با دستی که دستم را لمس کرد، به او

نگاه می‌کنم

که با تمام وجود دویده تا به من برسد.

در میان غوغای باد و باران،

با او آرام قدم می‌زنیم

تا به باد و باران ثابت کنیم

که مهم قلب‌هایمان هستند

نه شما!

در میان رقص برگ‌های پاییزی،

اوست که با موهای قهوه‌ای

بازیگوشانه با باد و برگ بازی می‌کند

و قلب من از دیدن لبخندی که

از این بازیگوشی رو لب دارد،

شاد است.

مجموعه دلنوشته‌های "هسته‌ی قلبم" | ف.زینلی کاربر انجمن يك رمان

برای او هر چیزی تعبیری دارد؛
برگ‌ها که می‌ریزند، مسافران باد،
بستنی شکلاتی، خوشمزه‌ی قهوه‌ای،
کوه، مرد ایستاده در طوفان،
من؛ هسته‌ی قلبش
که جدایی از آن محال است.

اگر در میان هیاهوی هر چیزی باشم،
با حس کردن او،
انگار صدای هیاهو قطع می‌شود
و قلبم رد او را می‌گیرد تا مرا
به او برساند.

هسته‌ی قلب هر فردی متفاوت است؛
هیچ هسته‌ی قلبی مانند هم نمی‌شود.
تنها راه یکی شدن آن است

مجموعه دلنوشته‌های "هسته‌ی قلبم" | ف.زینلی کاربر انجمن يك رمان

که هسته‌های قلبتان را،
به یک‌دیگر هدیه کنید؛
این تنها راه نزدیکی است.

پایان